# حجیت ظهور، جلسه: 14

## جلسه 83-638

**سه‌شنبه - 10/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در دو وجهی بود که از اخباریین نقل شد که گفتند بر فرض ما قبول کنیم که ظهور در آیات قرآن منعقد شده و لکن دلیل داریم که ظهور قرآن حجت نیست:

وجه اول این بود که به آیه فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه تمسک کردند که آخرین جواب این بود که این خطاب اگر هم ظاهر باشد در الغای حجیت ظهور کتاب این ظهور خودش مصداق ظهور کتاب است، می‌‌شود شبیه خبر واحدی که سید مرتضی داشت می‌‌گفت اجماع داریم بر عدم اعتبار خبر واحد حجیت این محال است. نفرمایید شک در صدق مضمونش که داریم دیگر احراز نمی‌کنیم امضای بنای عقلاء را در عمل به ظهور قرآن. می‌‌گوییم ما به روایاتی تمسک می‌‌کنیم که مفادش این است که به قرآن رجوع کنید و این مفادش این است که ظاهر قرآن معتبر است، ‌روایات عرض احادیث بر قرآن، روایات مرجحیت قرآن در مورد تعارض خبرین، خود حدیث ثقلین.

یک نکته‌ای عرض کنم:

در بحوث صفحه 282 گفتند ما یک جواب جدلی به علمای اخباری می‌‌دهیم، ‌می گوییم طبق نظر شما باید رجوع کرد در تفسیر قرآن به روایات اهل بیت، در کافی جلد 1 صفحه 414 تفسیر کرده محکمات را به امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام، متشابهات را هم تفسیر کرده به جبت و طاغوت، عبدالرحمن بن کثیر عن ابی‌عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن‌ام الکتاب و أخر متشابهات قال محکمات امیرالمؤمنین و الائمة و متشابهات فلان و فلان فاما الذین فی قلوبهم زیغ اصحابهم و اهل ولایتهم فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله، طبق نظر شما اخباریین این آیه ربطی به عمل به ظهور کتاب ندارد، اتباع فلان و فلان می‌‌شود اتباع متشابه. البته گفتند جواب جدلی علی علماءنا الاخباریین.

این مطلب درست نیست. اولا معلوم نیست که اخباریین همه روایات را حتی این روایت را که رواتش غلات هستند معتبر بدانند و لو در کافی هست، اما راوی در آن محمد بن اورمه هست ابوجعفر قمی که نجاشی می‌‌گوید ذکره القمیون یعنی ابن الولید و صدوق، و غمزوا علیه و رموه بالغلو حتی دس علیه من یفتک به کسی را فرستادند که او را ترور بکنند، رفت مخفی شد در منزل او فوجده یصلی من اول اللیل الی‌ آخره فتوقفوا عنه، چون برخی از غلات نماز هم نمی‌خواندند، اصلا معتقد بودند خدا در علی علیه السلام حلول کرده، قائل به حلول و این‌ها بودند، دیدند محمد بن اورمه این‌طور نیست در این حد نیست، حالا در حد یک سیلی زدن ممکن باشد اما در حد کشتن نیست!! فتوقفوا عنه و قال بعض اصحابنا انه روی توقیعا من ابی الحسن الثالث علیه السلام امام هادی علیه السلام الی اهل قم فی محمد بن اورمة، حالا و براءته مما قذف به، این حالا ثابت نیست، ولی این جزء غلات بوده، بعد او نقل می‌‌کند از علی بن حسان، ‌علی بن حسان بن کثیر هاشمی است که نجاشی می‌‌گوید ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد، کشی نقل می‌‌کند از ابن فضال می‌‌گوید کذاب واقفی، علی بن حسان هم واقفی بود هم کذاب بود، و او هم نقل می‌‌کند از عبدالرحمن بن کثیر که نجاشی در موردش می‌‌گوید کان ضعیفا غمز اصحابنا علیه و قالوا کان یضع الحدیث، ‌جعال بود اخباریین به این حدیث هم عمل می‌‌کنند؟ خیلی بعید هست.

ثانیا: بر فرض بگویید عمل به احادیث کافی که مورد قبول اخباریین هست، نقل کرده است مرحوم آقای خوئی از مرحوم آقای نائینی که مناقشه در اسناد حدیث کافی دأب عجزه است ولی من فکر نمی‌کنم مرحوم نائینی دربست به این روایات اعتماد می‌‌کرد؟ این عجیب است. لابد مرحوم نائینی هم می‌‌گفت این روایاتی که مقطوع البطلان نیست [مراد است] یا مقطوع نیست که رواتش اینقدر اوضاع‌شان ناجور است.

بر فرض بگویید اخباریین کافی خط قرمز‌شان بود کتب اربعه خط قرمز‌شان بود هر حدیثی در آن باشد مهم نبود قطعا این روایت از قبیل بیان مصداق است و الا محکمات فقط امیرالمؤمنین و ائمه هستند؟ هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات یعنی علی علیه السلام و ائمه طاهرین جزء کتاب هستند که خدا بر پیامبر نازل کرده و این‌ها آیات محکمات هستند بعد هم آن دو نفر را خدا نازل کرده، انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات و أخر متشابهات یعنی متشابهات هم انزل علیک الکتاب، آن دو نفر را هم خدا در ضمن کتاب نازل کرد؟ آخه اگر هم درست باشد این حدیث از باب بیان مصداق متشابه است، حالا کار ندارد به خصوصیات آیه.

[سؤال: ... جواب:] یا به قول شما بیان بطن قرآن است بدون توجه به ظواهر قرآن.

و لذا این را نمی‌شود بگوییم جدل کنیم با اخباریین که پس شما معنای این آیه را دیگر کار نداشته باش، حدیث را قبول داری حدیث گفت فقط محکمات اهل بیت هستند متشابهات هم فلان و فلان هست.

ثالثا اخباری به شما اشکال می‌‌کند به خودش که اشکال نمی‌کند می‌‌گوید شما که می‌‌گویید ظهور کتاب معتبر است خب این ظهور کتاب می‌‌گوید من معتبر نیستم، یک آقایی مرید یک شخصی بود می‌‌گفت ایشان مجتهد است، رفتند از خودش پرسیدند گفت نه مجتهد نیستم، به آن مرید گفتند گفت بیخود کرده از این حرام‌لقمه‌گی او هست، اخباری با شما دارد صحبت می‌‌کند می‌‌گوید اگر ظهور کتاب را قبول داری خود کتاب می‌‌گوید من معتبر نیستم شما چی جوابی می‌‌دهید می‌‌گویید نه، ‌بیخود نعوذبالله می‌‌گوید من معتبر نیستم؟ بحث در این است که اخباری به شما اشکال می‌‌کند می‌‌گوید کتاب ظاهرش را معتبر می‌‌دانی خود کتاب می‌‌گوید من معتبر نیستم، دیگر چه می‌‌گویید؟

بله، می‌‌گویید یلزم من وجوده عدمه او بحث‌ها را پیش می‌‌کشید بحث دیگری است اما دیگر نیایید با اخباریین جدل کنید طلبکار بشوید از اخباریین که شما به حدیث معتقد هستید طبق نظر شما محکمات امیرالمؤمنین و اهل بیت هستند متشابهات فلان و فلان هست شما دیگر به ما ایراد نگیرید که این آیه از عمل به ظهور کتاب ردع می‌‌کند، خب اخباری می‌‌گوید من دارم با تو صحبت می‌‌کنم طبق مبانی خودت دارم حرف می‌‌زنم. اگر مبنای من درست است می‌‌خواهی بیایی از اول جزء‌ گروه من بشوی که هیچ، پس اصولی چرا هستی؟ اگر طبق مبانی خودت داری صحبت می‌‌کنی طبق مبانی خودت دارم محکومت می‌‌کنم.

[سؤال: ... جواب:] برای رد اصولی به وجوهی تمسک کرده.

وجه دوم برای عدم عمل به ظهورات کتاب روایاتی است که ادعا می‌‌شود که نهی کرده از تفسیر قرآن یا فرموده است که قرآن قابل فهم برای عموم مردم نیست. سه دسته می‌‌شود کرد این روایات را: دسته اول در خصوص تفسیر به رأی است، که روایات متعددی داریم: من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار که صاحب حدائق در جلد 6 حدائق صفحه 355 می‌‌گوید روی غیر واحد من اصحابنا عن النبی صلی الله علیه و آله در روایت ریان بن صلت هست که قال الله عز و جل ما آمن بی من فسر برأیه کلامی. وسائل جلد 27 صفحه 186. روایت عبدالرحمن بن سمره از پیامبر نقل می‌‌کند من فسر القرآن برأیه فقد افتری علی الله الکذب. این همان جلد وسائل صفحه 190. در تفسیر عیاشی از ابی بصیر نقل می‌‌کند من فسر القرآن برأیه ان اصاب لم یؤجر و ان اخطأ خرّ ابعد من السماء. گفته می‌‌شود که این‌که انسان با فکر خودش معنا کند قرآن را تفسیر به رأی است دیگر.

قسم دوم نهی کرده از مطلق تفسیر قرآن، ندارد تفسیر به رأی نکنیم می‌‌گوید تفسیر نکنید. مثلا در تفسیر فرات بن ابراهیم از حسین بن سعید نقل می‌‌کند به اسنادش از سعد بن طریف یا طُرَیف از امام باقر علیه السلام انما علی الناس ان یقرؤوا القرآن کما انزل فان احتاجوا الی تفسیره فالاهتداء بنا و الینا، وسائل الشیعه جلد 27 صفحه 198. در تفسیر عیاشی می‌‌گوید من فسر آیة من کتاب الله فقد کفر، از امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند. یا در روایت عبدالرحمن بن الحجاج در همین تفسیر عیاشی نقل می‌‌کند که امام صادق فرمود لیس شیء ابعد من عقول الرجال عن القرآن، و از زراره نقل می‌‌کند که امام باقر علیه السلام می‌‌فرمود لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآیة ینزل اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء. آن وقت شما چه جور می‌‌خواهید به فهم خودتان اعتماد کنید در تفسیر قرآن. و در روایت جابر هم هست که از امام باقر علیه السلام از تفسیر سؤال کردم حضرت جواب داد سؤال دوم پرسیدم حضرت جواب دیگری داد، ‌عرض کردم قبلا جواب‌تان با این جواب فرق داشت فقال یا جابر ان للقرآن بطنا و للبطن بطنا و له ظهر و للظهر ظهر یا جابر و لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآیة یکون اولها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متصل متصرف علی وجوه. متصرف علی وجوه یعنی معانی مختلفی برایش می‌‌شود کرد. در روایت قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام هست که از قول امام باقر نقل می‌‌کند، قال ابی ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الا کفر قال الصدوق سألت ابن الولید عن معنی هذا الحدیث فقال هو ان تجیب الرجل فی تفسیر آیة بتفسیر آیة اخری. تفسیر القرآن بالقرآن. مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌‌گوید صح عن النبی و الائمة علیهم السلام ان تفسیر القرآن لایجوز الا بالاثر الصحیح و النص الصریح. خیلی روایات زیاد است. عمده‌اش را وسائل جلد 27 همان حدود صفحه 204 نقل می‌‌کند.

دیگر این اصلا لفظ تفسیر به رأی هم نداشت، ‌تفسیر نکنید از پیش خودتان. نه مفسر کبیر باشید از پیش خودتان نه مفسر صغیر.

[سؤال: ... جواب:] تدبر کنید بدون تفسیر، نصوص قرآن را در آن تدبر کنید. تدبر کنید بعد از فهم قرآن از احادیث.

قسم سوم اصلا در آن لفظ تفسیر نیست می‌‌گوید فهم قرآن مختص اهل بیت است. مرسله معلی بن خنیس می‌‌گوید امام صادق علیه السلام در یک نامه‌ای نوشت انما القرآن امثال لقوم یعلمون دون غیرهم و لقوم یتلونه حق تلاوته و هم الذین یؤمنون به و یعرفونه، یعنی اهل بیت، و اما غیرهم فما اشد اشکاله علیهم و ابعده من مذاهب قلوبهم و انما اراد الله بتعمیته فی ذلک ان ینتهوا الی بابه. قرآن را خدا جوری نازل کرد که بر نوع مردم پنهان بماند تا مردم در فهم قرآن رجوع کنند به باب قرآن و کسانی که قائم به قرآن هستند و ناطق از قرآن هستند. وسائل جلد 27 صفحه 191. منصور بن حازم به سند صحیح از او نقل شده که می‌‌گوید من خدمت امام صادق مطالبی را عرض کردم ایشان تایید کرد. مطالبی که می‌‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم می‌‌گوید من از مردم می‌‌پرسم که بعد از پیامبر حجت کیست می‌‌گویند قرآن، می‌‌گویم این قرآن را که همه به آن استدلال می‌‌کنند، فاذا هو یخاصم به المرجئی و القدری و الزندیق الذی لایؤمن به حتی یغلب الرجال بخصومته، ‌زندیق هم به قرآن استدلال می‌‌کند برای رد قول مخالفین خودش فعرفت ان القرآن لایکون حجة الا بقیّم فما قال فیه من شیء کان حقا فقلت لهم من قیم القرآن، حالا بگویید قیم قرآن کیست، فقالوا ابن مسعود قد کان یعلم و عمر یعلم و حذیفة یعلم قلت کله؟ همه قرآن را می‌‌فهمیدند؟ قالوا لا فلم اجد احدا یقال انه یعرف ذلک کله الا علیا علیه السلام فاشهد ان علیا کان قیم القرآن و کان طاعته مفترضة و کان الحجة علی الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و ان ما قال فی القرآن فهو حق فقال علیه السلام رحمک الله. هم سند صحیح است هم مطالب مطالب بسیار عالی است. کافی جلد 1 صفحه 168. فرمود بدون قیم مگر می‌‌شود سراغ قرآن رفت؟ قرآن را هر کسی به نفع خودش توجیه می‌‌کند.

در روایت مسعده بن صدقه از خود امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند که این‌ها صوفیه، صوفیه از این‌جا تشکیل شد که صوف می‌‌پوشیدند، زاهد بودند به اصطلاح، آمدند خدمت امام صادق علیه السلام آیاتی خواندند راجع به ایثار، زهد که یعنی شما زاهد نیستید ما زاهد هستیم، شما ایثارگر نیستید ما ایثارگر هستیم، فقال ألکم علم بناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابه الذی فی مثله ضل من ضل و هلک من هلک فقالوا بعضه فاما کله فلا، همه قرآن را که ما نمی‌فهمیم، فقال لهم فمن ههنا أُتیتم از همین جا ضربه خوردید، از همین جا به انحراف کشیده شدید که با این فهم ناقص از قرآن می‌‌خواهید قضاوت کنید، و کذلک احادیث رسول الله راجع به احادیث پیامبر هم همین‌جور است یک حدیث می‌‌گیرید راجع به زهد می‌‌خوانید می‌‌آیید امام صادق علیه السلام را می‌‌خواهید محکوم کنید، بروید دنبال کارتان.

[سؤال: ... جواب:] فهم ناقص ابطال شد، ‌یعنی با فهم ناقص نیایید با من احتجاج کنید، خب شما با فهم ناقص می‌‌خواهید احتجاج کنید. فهم کل قرآن ‌که ندارید، فهم بعض قرآن می‌‌شود فهم ناقص.

آن روایتی هم که قبلا از زید شحام خواندیم که امام به قتاده فرمود انما یعرف القرآن من خوطب به او هم هست. یا این روایت که از امیرالمؤمنین هست که ان علم القرآن لیس یعلم ما هو الا من ذاق طعمه فاطلبوا ذلک عند اهله فانهم خاصة نور یستضاء به و ائمة یقتدی بهم برای فهم قرآن سراغ کی می‌‌روید، بیایید سراغ اهل بیت. باز روایت بخوانم، روایات خیلی زیاد است، روایت عبیده بن سلمانی عن علی علیه السلام تا این‌جا می‌‌رسد می‌‌گوید گفتند خدمت علی علیه السلام فما نصنع بما قد خبّرنا به فی المصحف قال یسأل ذلک علماء آل محمد علیهم السلام. آخرین روایت را اهم بخوانم، صدوق در امالی از ابن عباس نقل می‌‌کند که پیامبر فرمود ان الله انزل علیّ القرآن و هو من خالفه ضل و من ابتغی علمه عند غیر علی هلک، هر کس علم قرآن را از غیر راه علی بخواهد دنبال کند نابود می‌‌شود.

این همه روایت گفته می‌‌شود که آیا شک در دل‌تان نینداخت که دیگر به ظهورات قرآن مستقلا نمی‌توانید تمسک کنید؟ بروید سراغ روایات اهل بیت هر چه روایات اهل بیت بود در تفسیر قرآن فهو و الا به قول بعضی از این آقایان متوقف بشوید در فهم قرآن بگویید ما نمی‌فهمیم.

ببینید ما سه قسم روایات ذکر کردیم این‌که بعضی‌ها بگویند این روایات از تفسیر به رأی نهی می‌‌کند، ‌تفسیر به رأی یعنی تفسیر بر اساس اهواء شخصیه و میول شخصیه، هر کسی دارای یک گرایشی هست می‌‌آید قرآن را با پیش‌فرش آن گرایشش تفسیر می‌‌کند، ‌این را نهی کرده است، و لذا در نهج البلاغه است که بعد از ظهور امام عصر سلام الله علیه قریب به این مضمون:‌ یعطف الهوی علی الهدی بعد ما عطف الهدی علی الهوی و یعطف الرأس علی القرآن بعد ما عطف القرآن علی الرأی، حضرت که تشریف می‌‌آورند آراء را بر محور قرآن قرار می‌‌دهند نه این‌که قرآن را بر محور رأی قرار بدهند، ‌قبل از ظهور حضرت قرآن را بر محور رأی قرار داده‌اند مردم، هر کس گرایشی دارد اول گرایشش را انتخاب کرده است بعد می‌‌آید قرآن را به نفع خودش مصادره می‌‌کند. گفته می‌‌شود این تفسیر به رأی است. می‌‌گوییم باشد این تفسیر به رأی است.

[سؤال: ... جواب:] تفسیر به رأی یعنی تفسیر به اهوای شخصیه و به آراء شخصیه با پیش‌فرض‌های غیر صحیح.

می‌گوییم بله قسم اول تفسیر به رأی بود. راجع به قسم دوم می‌‌رسیم می‌‌گویند این هم گفته تفسیر، تفسیر یعنی کشف القناع، تفسیر یعنی پرده‌ها را کنار زدن از کلام، کلام ظاهر که پرده ندارد، همه‌اش آشکار است. می‌‌گوییم اولا این قسم سوم این همه روایات بود در آن‌ها لفظ تفسیر نیامده بود. وانگهی تفسیر درست است کشف قناع است، اما کشف قناع کل شیء بحسبه، معنایش این نیست که کلام مجمل است ما با پیش‌فرض‌ها و اجتهاد‌های خودمان می‌‌خواهیم کشف قناع کنیم، نه، یک کلامی است با تامل و تدقیق در آیات دیگر می‌‌خواهیم کشف قناع بکنیم از آن، و کشف ظهور بکنیم، این را هم می‌‌گویند تفسیر، تفسیر که لازم نیست حتما در مواردی باشد که نیاز به اجتهاد دارد، ‌نه، برای کشف ظهور هم ما نیاز داریم ضم قرائن بکنیم، ضم قرائن منفصله ضم قرائن متصله حالیه، خب همین‌ها تفسیر کشف قناع است دیگر، ‌حالا لازم نیست آن پرده‌ای که روی قرآن است ضخیم باشد، پرده نازکی است با ادنی تامل ممکن است برداشته باشد با تامل در آیات دیگر که آخرش بر می‌‌گردد به استظهار، منتها استظهار بعد التدقیق نه استظهار عرف ساذج. بله یک آیاتی هست تفسیر نیست، اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی، بعد آمدند سراغ فرعون به فرعون گفتند که خدای ما ما را فرستاده نزد تو، ‌انا رسول ربک، آمدند گفتند ما پیامبران خدای تو هستیم بیا ایمان بیاور بنی‌اسرائیل را آزاد کن این‌ها تفسیر نمی‌خواهد خیلی واضح است. اما همه ظهورها که این‌جور نیست، ظهوراتی داریم نیاز به تامل دارد، بعد از تدقیق و تامل فهمیده می‌‌شود آن‌ها اسمش تفسیر است.

حالا مهم نیست اصلا بگویید تفسیر هم شامل تمسک به ظهور نمی‌شود کشف قناع در غیر ظهورات است که ما این را قبول نداریم، ‌ظهوراتی هست که عرض کردم نیاز به تامل دارد منافات ندارد ظهور است ولی با تامل فهمیده می‌‌شود، این قسم سوم که حتی لفظ تفسیر هم نداشت آقا، این‌ها را چکار کنیم؟ نگویید اکثرا سندش ضعیف بود. خیلی روایات بود.

در بحوث آمدند یک بحثی را مطرح کردند گفتند: اگر بنا بود اهل بیت از عمل به ظهورات قرآن می‌‌خواستند نهی کنند حالا غیر از این‌که لو کان لبان حالا او را نمی‌گوییم و لکن بهتر نبود مناسب نبود به فقها که تمسک به ظهورات قرآن می‌‌کنند بفرمایند که از این به بعد دیگر به ظهور قرآن بدون تفسیر ما عمل نکنید، این همه روایت بود نه زراره نقل کرده بود نه محمد بن مسلم نقل کرده بود، این روایات را کسانی نقل کردند که دارای گرایش باطن‌گرایی بودند، به این‌ها می‌‌گفتند باطنیه، مثل سعید بن طریف که روایت نقل کرد که اذا احتاجوا الی تفسیره فالاهتداء بنا و الینا، مثل جابر بن یزید جعفی که گفت یا جابر و لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن. این‌ها باطنیه بودند این‌ها با ظواهر قرآن جوری رفتار می‌‌کردند که برگردانند ظواهر را به یک باطنی که هیچ‌کس معنایش را نفهمد. اگر می‌‌خواست حضرت بفرماید عمل به ظهور قرآن نکنید به فقهای اصحاب می‌‌گفت که تاثیرگذاریش در جامعه بیشتر است و استفاده‌شان از ظهورات کتاب بیشتر است نه این‌که به کسانی که باطنیه بودند مثل سعید بن طریف یا جابر بن یزید جعفی این‌ها را بیان کنند.

ما این‌ها منشأ می‌‌شود اطمینان پیدا کنیم که این طائفه از روایات که عمدتا همان قسم سوم هست جعل و تزویر در آن‌ها رخ داده یا باید توجیه کنیم بگوییم مقصود این است که در مقابل ائمه خودتان را قرار ندهید، شاگرد ائمه باشید ولی هر جا استاد مطلبی نداشت خودتان مجبورید از قرآن بفهمید، نگویید انت رجل و انا رجل، به امام این‌جور نگویید، نه، هر چه امام فرمود با قرآن تنافی نداشت بپذیرید و جایی که چیزی به شما نرسید به ظهور قرآن عمل کنید. باید این‌جور توجیه کنید.

این را در بحوث جلد 4 صفحه 284 بیان کردند

می‌گوییم: همین‌جوری این روات بدبخت را متهم کردید به باطنی. باطنیه مثل این اسماعیلیه که باطنیه هستند و لذا افکارشان را هم پخش نمی‌کنند و هم همیشه تأویل می‌‌کنند آیات را و برخی از غلات این‌طور هستند، نماز نمی‌خواند می‌‌گوید اقیموا الصلاة یعنی ولایت علی را بر پا کنید، کاری به نماز ندارید، این‌ها می‌‌شوند باطنی. می‌‌گوییم همین‌جوری این روات قسم سوم را رمی کردید به باطن‌گرایی، خب این منصور بن حازم که نجاشی در حقش می‌‌گوید ثقة عین صدوق من جملة اصحابنا و فقهاءهم، این‌که در این روایات صحیحه هم بود، صحیحه منصور بن حازم که می‌‌گفت قرآن بدون قیم نمی‌شود همه می‌‌آیند به قرآن احتجاج می‌‌کنند حتی زنادقه.

بعدش شما چسبیدید فقط به سعد بن طریف و جابر بن یزید جعفی بعد هم گفتید این‌ها از اصحاب اتجاه باطنی هستند. از کجا فهمیدید این‌ها این‌جوری هستند؟ سعد بن طریف که نجاشی فقط یک جمله گفته حدیثه یعرف و ینکر، ‌ابن غضائری گفته ضعیف، کسی نگفته کان غالیا، باطنی ابرز مصادیقش غالی است که اقیموا الصلاة را می‌‌گوید یعنی اقیموا ولایة علی خودش نماز نمی‌خواند. لاتقربوا الزنا هم می‌‌گوید یعنی لاتقربوا فلان، پیروی فلانی نباشید اصلا کاری ندارد که زنا نکنید، این‌که نشد، هر کسی را ما متهم کنیم. به سعد بن طریف نگفتند غالی.

بعد راجع به جابر بن یزید جعفی دیگر چرا؟ این بنده خدا چه گناهی کرده؟ بعدش هم حالا یکی بیاید بگوید الصلاة علی و الفحشاء فلانٌ و المنکر من بعده، بیان بطون قرآن بکند این باطن‌گرایی می‌‌شود؟ باطن‌گرایی به معنای این‌که قرآن بطن دارد خود امام صادق علیه السلام باطنیه را آورد، قرآن بطن دارد، آنی باطن‌گرا است که اصلا می‌‌گوید اقیموا الصلاة مدلول استعمالیش یعنی اقیموا ولایة‌ علی و اصلا امر به نماز خواندن نکرده خدا مردم را، علی نماز خواند بس است برای همه ولاییون، او می‌‌شو باطن‌گرایی و الا بگوییم بطن اقیموا الصلاة و مصداق بارز صلات علی است، مصداق بارز فحشاء و منکر فلان و فلان هستند این‌که خیلی در روایات ما از این بطون قرآن زیاد مطرح شده، اگر بخواهیم همه این‌ها را کنار بگذاریم آخه برای چی کنار بگذاریم، ‌کنار بگذاریم چه می‌‌ماند؟ باید آن وقت برویم سراغ تفسیر المنار یا آن بنده خدایی که روی کم‌سوادی تفسیر المنار را برداشت ترجمه کرد و معاجز قرآن را توجیه کرد، اصحاب فیل بیماری آبله گرفتند مردند، ‌آن قضیه گاوی که ذبح کردند، ذبح کردند همین ذبح کردند نزاع برطرف بشود قتل را گردن آن گوساله بدبخت انداختند فرض کنید این کشته مقتول شما را دست بردارید از اختلاف‌تان. همین؟! فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی یعنی همین، ‌گفتیم گوساله را بکشید و بعد هم فرض کنید این قاتل بوده قصاص کردید، دست بردارید از جنگ و دعوا. این بازی با قرآن نیست؟ ما می‌‌خواهیم این‌جور تفسیر کنیم قرآن را؟ خب راست است نباید این‌جور تفسیر کنیم دلیل نمی‌شود هر کسی یک مطلبی را به عنوان بطن قرآن گفت بگوییم باطن‌گرا است، زودی هم مارک اصحاب باطنیه بزنیم به طرف از هستی ساقطش کنیم.

بقیه مطالب ان‌شاءالله فردا.

و الحمد لله رب العالمین.